

من سوونیا سووتو مایور هستم!

نویسنده:

تصویرگر:

مترجم:

برد ملتسر ★ کریستوفر ایوپولوس ★ شبیم حیدری پور

آدم‌های
معمولی
دنیا را تغییر
مردمانند



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

سرشناسه: ملتزر، برد / Meltzer, Brad
عنوان و نام پدیدآور: من سونیا سوتومايور هستم! / نویسنده: برد ملتزر؛ تصویرگر: کریستوفر الیوپولوس؛ مترجم: شبنم حیدری پور
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۴۰۱.
مشخصات ظاهری: ۴۴ ص؛ مصور (رنگی).
فروست: آدم‌های معمولی دنیا را تغییر می‌دهند
شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۴۰۳-۸
وضعیت فهرست‌نویسی: فیپا
یادداشت: عنوان اصلی: I am Sonia Sotomayor, c2018
یادداشت: گروه سنی: ج.
موضوع: سوتومايور، سونیا، ۱۹۵۴-م. داستان / Sotomayor, Sonia, 1954 - Fiction
موضوع: زنان آمریکایی اسپانیایی‌تبار / Hispanic American Women
موضوع: قاضیان - ایالات متحده - بیوگرافی / Judges - United States - Biography
شناسه‌ی افزوده: الیوپولوس، کریس، ۱۹۶۷، تصویرگر / Eliopoulos, Chris
شناسه‌ی افزوده: حیدری پور، شبنم، ۱۳۶۹، مترجم
رده‌بندی دیویی: ۳۷۴/۷۳
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۸۹۴۲۳۹
۷۲۳۴۱۰۱



انتشارات پرتقال

آدم‌های معمولی دنیا را تغییر می‌دهند: من سونیا سوتومايور هستم!

نویسنده: برد ملتزر

تصویرگر: کریستوفر الیوپولوس

مترجم: شبنم حیدری پور

ویراستار: آزاده کامیار

طراح جلد نسخه‌ی فارسی: مهدیه عصارزاده

آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: شهرزاد شاه‌حسینی - فاطمه ثابتی

مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۲۷۴-۴۰۳-۸

نوبت چاپ: اول - ۱۴۰۲

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

لینتوگرافی و چاپ: واژه‌پرداز اندیشه

صحافی: مهرگان

قیمت: ۴۹۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



۰۲۱-۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com

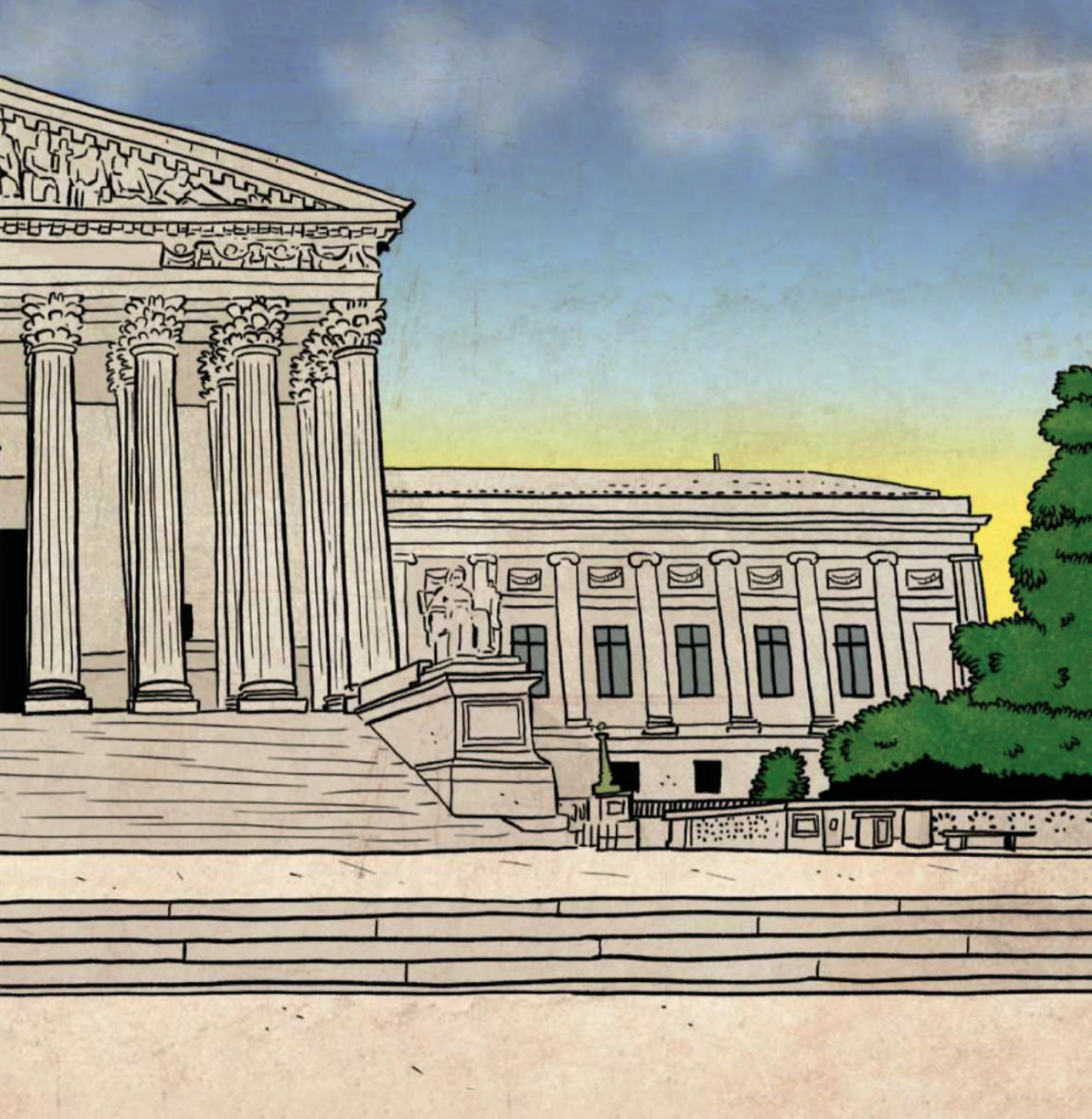


kids@porteghaal.com

تقدیم به برادرم آدام، گیلدای عاقل، آیزایا و لیانا؛
بخش اسپانیایی و قدرتمند خانواده‌ی ما
ب.م

تقدیم به تریسی رند - کلین‌دینست که به معنای واقعی خواهر من است.
کسی که قوی، متعهد و باتوجه است و من عاشقش هستم.
ک.ا

برای همه‌ی آدم‌های معمولی که دنیا را تغییر می‌دهند.
ش.ح



من سونیا سوتومايور هستم.
اگر بخواهم به زبان اسپانیایی خودم را معرفی کنم
باید بگویم یو سوی سونیا سوتومايور.



در نیویورک به دنیا آمدم و خانواده‌ام اهل پورتوریکو بودند.
 قبل از اینکه انگلیسی حرف بزنم، اسپانیایی یاد گرفتم.
 خانواده‌ام من را آجی صدا می‌کردند که در زبان اسپانیایی یعنی فلفل تند؛ چون همیشه
 در حال ورجه‌ورجه و به دنبال دردرس بودم، این‌طور صدا می‌کردند.
 مادرم همیشه می‌گفت:

در هفت ماهگی راه رفتن را
 یاد گرفتم و همان روز هم پا
 گذاشت به دویدن.



حتی وقت‌هایی که مادرم یا مادربزرگم لباس تنم می‌کردند باز هم لباس‌هایم چروک
 می‌شد. روبان هم هیچ‌وقت روی موهایم بند نمی‌شد.

این بچه مشکلی
 ندارد. فقط
 انرژی اش زیاد
 است.



هنوز هیچی نشده
 سرووضعت به هم
 ریفته!

چه کار کنیم با
 این بچه؟

عاشق آپارتمان مادر بزرگم بودم.
وارد خانه‌اش که می‌شدم انگار دقیقاً در پورتوریکو بودم.
مامان و خاله‌ام ماهی یک بار در خانه‌ی مادر بزرگم سوفریتو درست می‌کردند که یک جور
سس تند بود.
همین‌طور که آن‌ها فلفل و پیاز و گوجه‌ها را خرد می‌کردند، من یواشکی از توی مخلوط‌کن
آن‌ها را کیش می‌رفتم و می‌خوردم.

